

سخنی درباره ادبیات معاصر دری در افغانستان

(۳)

رهنورد زریاب

از رهنورد زریاب (تولد ۱۹۴۴) اضافه بر داستانهایی که در مجلات چاپ شده، سه مجموعه داستان کوتاه به نامهای آوازی از میان قرنهای (۱۹۸۳)، مرد کوهستان (۱۹۸۴)، و دوستی از شهر دور (۱۹۸۶) منتشر شده است. وی پس از اتمام دوره لیسانس در دانشگاه کابل، دوره فوق لیسانس روزنامه‌نگاری را در انگلستان به پایان رسانده است. از آنجا که رهنورد زریاب یکی از پرکارترین و در عین حال مطرح‌ترین نویسندگان معاصر افغانستان است، جا دارد که بصورتی گسترده‌تر به آثار او پرداخته شود.

داستانهای کوتاه زریاب، اگر چه در مقایسه با دیگر داستان‌نویسان دری‌زبان، از مضامینی غنی و نسبتاً بکر برخوردارند، اما از پرداختی خوب و تکنیکی شسته‌رفته بی‌بهره‌اند. داستانها جملگی آغازی خوب همراه با توصیفهای همینگوی‌وار و گاه مانند آثار چوبیک، طبیعت‌گرایانه دارند، ولی از اواسط داستان با شتاب‌زدگی به طرف پایان می‌روند و اکثراً با پایانی سست و عجولانه تمام می‌شوند و شخصیتها معلق و پا در هوا می‌مانند. اصولاً زریاب داستان‌نویسی‌ست شتاب‌زده و کم‌حوصله که تنها یک طرح خوب برایش کافی‌ست. وی کار خود را در دهه ۶۰ با واقع‌گرایی همراه رگه‌هایی از طبیعت‌گرایی آغاز می‌کند. تکنیک او در این دوره از غنای بیشتری برخوردار است. اما در سالهای اخیر گرایش سخنی به روان‌کاوی پیدا کرده و شخصیتهای داستانهایش بیجهت ملاتکولیک شده‌اند و در عالم برزخ زندگی می‌کنند. در این زمینه چه از نظر زبان

آلت بی اراده‌ای در دست قدرت حاکم بر جهانند — ایران مستقل و یکپارچه با آن سوابق فرهنگی و تاریخی کهن و جمعیت زیاد — همیشه می‌تواند به گونه‌ای منافع قدرت یا قدرتهای بزرگ زمان را به خطر بیفکند. برای پیشگیری و جلوگیری از رویرو شدن با چنین امری است که در دوران حکومت اسلامی، آهنگ تجزیه ایران را تندتر کرده‌اند، و از جمله وجود اختلاف لهجه و زبان و دین و آداب و رسوم را در ایران — که در دیگر کشورهای بزرگ جهان نیز امری کاملاً عادی است — زیر ذره بین قرار داده‌اند، و با تکیه بر فشار حکومت اسلامی بر زنان و پیروان ادیان مختلف و نابسامانیهای اقتصادی و غیره، به افرادی در داخل و خارج ایران فرصت داده‌اند تا به شکلهای گوناگون علم تجزیه طلبی را به دوش بکشند، به امید آن که بعضی از آنان، فردا در آن بخش تجزیه شده به نوایی برسند و دم گاوی به دستشان بیفتد. در حالی که سابقه نشان داده است «تجزیه» مطلقاً داروی شفابخشی نیست. به تجزیه شبه قاره هند به دو کشور هند و پاکستان، و تجزیه پاکستان به دو کشور پاکستان و بنگلادش و نیز به تکه تکه شدن قاره افریقا، و تجزیه کشور کوچک یوگوسلاوی به چند کشور مستقل بنگرید. از هم اکنون به روشنی می‌توان پیش بینی کرد که هیچ یک از بخشهای ایران که در طرح «تجزیه» قرار داده شده‌اند، پس از تجزیه، وضعی بهتر از کویت و قطر و امارات متحده عربی و بنگلادش و بوسنی و صربستان و غیره نخواهند داشت، آن هم در صورتی که در منطقه تجزیه شده منابع قابل ملاحظه نفتی وجود داشته باشد. و اما، در این گونه ماجراها، درد بزرگ آن است که اکثریت قریب به اتفاق توده‌های مردم در هر یک از این مناطق از آسوی که قدرت یا قدرتهای بزرگ به دست معدودی «درس خوانده و روشنفکر همولایتی» برای آنان می‌پزند، خبری ندارند.

در موضوع مورد بحث، پیش از همه و بیش از دیگر استانهای ایران، سالهاست که درباره آذربایجان و مردم آن دلسوزیها می‌شود، به خصوص پس از تجربه ناموفق پیشه‌وری و یارانش در سال ۱۳۲۵. اما تا دو سه سال پیش فقط، این اتحاد جماهیر شوروی، یکی از دو ابرقدرت زمان بود که به صورتهای گوناگون این فکر را تعقیب می‌کرد و اینک در غیبت آن ابرقدرت، بقایای آن دولت و دیگر قدرتهای ذی‌نفع در این امر دست به کار شده‌اند تا سپس نوبت به دیگر قسمتهای ایران نیز برسد.

در نخستین روزهایی که روسها نام «آذربایجان» را برای قره‌باغ و شروان و گنجه و باکو و... برگزیدند، بارتولد دانشمند و سیاستمدار شوروی، درباره دلیل انتخاب نام آذربایجان برای بخشی از قفقاز به صراحت نوشت که کاسه‌ای زیر نیمکاسه است:

نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد (سرگی آفاجانیان، «پنجاهمین سالگرد یک تحریف فرهنگی»، ایران‌شناسی، سال ۴، شماره ۱، ص ۶۶-۷۷).

این نظر کاملاً صحیح است زیرا در جنگهای ایران و روس که به دو قرارداد گلستان و ترکمن‌چای منجر شد، در سرزمینهایی که از ایران جدا و به روسیه ملحق گردید مطلقاً نامی از «آذربایجان» به میان نیامده است. چه در فصل سوم قرارداد گلستان از این منطقه قفقاز با نامهای: «ولایات قراباغ و گنجه... و اولکای خوانین‌نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایت طالش...» یاد شده است و در ماده سوم قرارداد ترکمن‌چای نیز از «ولایت نخجوان» (سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، چاپ چهارم، ج ۱/ ۲۵۷-۲۵۸ و ج ۲/ ۱۸۰). ملاحظه می‌فرمایید چون روسها بخشی از «طالش» ایران را به تصرف خود درآوردند، در قرارداد، از آن با عبارت «هرجا از ولایت طالش» یاد کرده‌اند. اگر نام بقیه منطقه متصرفی آنان نیز بخشی از «آذربایجان» بود، آیا به جای ذکر «قراباغ و گنجه و شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه»، بی‌تعارف، نمی‌نوشتند «هرجا از ایالت آذربایجان»؟ چرا در این قرارداد از «آذربایجان» نامی به میان نیامده است؟ دلیل آن چیزی جز این نیست که نام منطقه واقع در شمال رود ارس، در آن روزگار «آذربایجان» نبوده است.

روسها، چنان که گفتیم، نام آذربایجان را برای مقصودی خاص بر بخشی از قفقاز نهادند و سپس به مرور زمان این موضوع را نیز مطرح ساختند که از قدیم تنها یک «آذربایجان بزرگ» بیشتر وجود نداشته که با قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای به دو پاره یعنی آذربایجان شمالی و جنوبی تقسیم شده است، و باید آن دو را به یکدیگر ملحق ساخت. اینان حتی نام زبان ترکی رایج در قفقاز و ایران را از «ترکی» به «آذری» تغییر دادند و قفقازیان و آذربایجانیان را نیز «آذری» خواندند. از ایرانیان نخستین کسانی که بر موضوع نادرست دو آذربایجان صحه نهادند، یاران فراری پشهوری به شمال رود ارس بودند که با سربلندی در تلگرامهایی، و از جمله در تلگرام زیر، خطاب به میرجعفر باقراوف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، از دو آذربایجان و آرزوی الحاق آذربایجان ایران به قفقاز سخن گفتند:

پدر عزیز و مهربان میر جمفر باقراوف، خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی است مانند همه خلقهای جهان چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است (روزنامه آذربایجان، باکو، شماره ۱۸، هفدهم شهریور ۱۳۲۷، به نقل از کتاب آذربایجان و اران، ص ۲۱۷).

موضوع دروغین وجود آذربایجان بزرگ و آذربایجان شمالی و جنوبی سالهاست که از سوی نویسندگان و مورخان روسی و قفقازی، و به پیروی از آنان از سوی برخی از ایرانیان وابسته به گروههای سیاسی معین، در ایران و اروپا و امریکا تکرار می شود. از ذکر نام این بزرگواران در این جا خودداری می کنم و علاقه مندان را به مقاله «آذربایجان کجاست؟» (ایران شناسی، سال ۱، شماره ۳، ص ۴۴۳-۴۶۲) راهنمایی می نمایم.

هموطنان ما در اوضاع و احوال موجود جهان بیشتر از این جهت نگران تجزیه احتمالی ایران اند که علاوه بر آنچه به اختصار به آن اشاره شد، جمهوری اسلامی ایران نیز با بعضی از اقدامهای خود گویی ندانسته، راه تجزیه طلبان را هموار می سازد. هموطنان ما از جمله، بر این اقدامهای حکومت اسلامی انگشت می گذارند:

نخست آن که جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۹ کنگره جهانی فردوسی را در تهران برگزار کرد، و در سال ۱۳۷۰ کنگره نظامی گنجوی را در تبریز، و نه تهران؟ چرا کنگره فردوسی در زادگاه فردوسی در طوس (مشهد) برگزار نشد؟ ممکن است پاسخ این باشد که پایتخت مملکت را برای این کار برگزیدیم، که حرف درستی است. ولی چرا کنگره نظامی گنجوی را که نه آذربایجانی بوده است و نه تبریزی و نه ترک زبان، در تبریز تشکیل داده اید، و نه در پایتخت؟ هموطنان ما می گویند ما خوب به یاد داریم که علمای روسی و آذربایجان شوروی بودند که به دروغ نظامی را ترک و آذربایجانی خواندند و مدعی شدند که نظامی برخی از آثار خود را به زبان ترکی نوشته است و این دروغ بزرگ را نخست به طور رسمی رهبر ستمکشان جهان، رؤف استالین، طی مصاحبه ای، به اطلاع همگان رسانید: (روزنامه پراودا، ۳ آوریل ۱۹۳۹، به نقل از سرگی آقاجانیان، «پنجاهمین سالگرد یک تحریف تاریخی»).

آیا انتخاب شهر تبریز برای برگزاری «کنگره بین المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی» در ایران، اقدامی در تأیید نظریه غلط ترک بودن و آذربایجانی بودن نظامی نبوده است؟

دیگر آن که دانشگاه تبریز برای «آموزش عالی زبان و ادبیات «آذری»!» (یعنی

ترکی) استاد از آذربایجان شوروی سابق دعوت می‌کند. بدیهی‌ست تدریس زبان و ادبیات ترکی، کردی، بلوچی، ترکمنی، قرقیزی، مغولی در کنار زبانهای ایتالیایی و اسپانیایی و عربی و آلمانی و فرانسه و انگلیسی در دانشگاههای ما کار نادرستی نیست، ولی نه به‌توسط استادان تربیت شده در دوران استالین. که به‌یقین معتقدند آذربایجان یکپارچه‌ای وجود داشته که به دو بخش شده است و... نظامی و افرادی نظیر وی آذربایجانی و ترک هستند و لاطانلاتی از این گونه.

سدیگر آن که بر اساس یادداشت تفاهمی که اخیراً بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان به‌امضاء رسیده است، ایران عده‌ای از پزشکان جمهوری آذربایجان را برای درمان و آموزش استخدام خواهد کرد. بدیهی‌ست این پزشکان چون زبان فارسی نمی‌دانند، تنها در آذربایجان شرقی و غربی و مرکزی ایران خدمت توانند کرد نه در مناطق دیگر. هموطنان ما می‌گویند ما اطمینان داریم که هیأت حاکمه جمهوری آذربایجان با تکیه بر پان‌تورکیسم و تکیه بی‌قید و شرط به ترکیه، در اجرای این برنامه، نیز کسانی را به ایران گسیل خواهد داشت که در زمینه «آذربایجان بزرگ» و امثال آن تعلیمات لازم را دیده باشند. از سوی دیگر در اجرای همین یادداشت تفاهم، قرار است هر سال یک کنفرانس مشترک پزشکی نیز از پزشکان دو کشور تشکیل شود. نخستین کنفرانس در خرداد ۱۳۷۲ در باکو پایتخت جمهوری آذربایجان برگزار خواهد شد و کنفرانس بعدی در آذرماه ۱۳۷۳ در تبریز. نه در تهران پایتخت ایران! چرا؟

آیا اقدامهایی از این گونه، نشانه آن نیست که جمهوری اسلامی ایران، به‌طور غیر مستقیم عملاً «آذربایجان» را خارج از محدوده ایران قرار داده است و به تجزیه طلبان مدد می‌رساند. از یاد نبریم که دولت پادشاهی افغانستان نیز از زمانی، ندانسته، زمینه سقوط خود و برقراری رژیم کمونیستی را در آن کشور فراهم ساخت که در رشته‌های نظامی و غیر نظامی دانشجویان به اتحاد جماهیر شوروی فرستاد و اکثر همین دانشجویان اگر تمایلات کمونیستی هم نداشتند، کمونیست به افغانستان بازگشتند و آن‌گاه با داشتن یک اقلیت ناچیز، رژیم را ساقط کردند و بلایی بر سر افغانستان آوردند که اینک پس از سقوط رژیم کمونیستی نیز آب خوش از گلوی یک افغانی فرو نمی‌رود.

استخدام کارشناس و معلم و پزشک و امثال آن از کشورهایی که در ایران منافع خاص دارند کاری‌ست ناصواب. قریب یک‌صد و پنجاه سال پیش، امیرکبیر چون درصدد برآمد دارالفنونی برای تربیت متخصص در علوم جدید در ایران تأسیس کند، در کمال بصیرت اقدام کرد و معلمان خارجی را از اتباع کشورهای روسیه و انگلستان و

فرانسه که در ایران منافع خاص داشتند، استخدام نکرد.

ناگفته نگذاریم که تا پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، قوی‌ترین دلیل کسانی که سنگ جدایی آذربایجان از ایران و الحاق آن را به آذربایجان شوروی به سینه می‌زدند، این بود که شوروی بهشت روی زمین است، اتحاد جماهیر شوروی ابرقدرتی ست طرفدار خلقهای ستمدیده. ساکنان آذربایجان شوروی، از صدقه سر رژیم کمونیستی، سالهاست که «به کمال رشد رسیده‌اند» در حالی که آذربایجانیان در ایران همچنان عقب مانده‌اند (از جمله: حیدر علی‌اف، عضو کمیته سیاسی حزب کمونیست شوروی و معاون نخست وزیر آن کشور، به‌نقل از روزنامه «تایمز» لندن. رجوع شود به «آذربایجان کجاست؟»). ولی امروز افرادی که پنهانی یا آشکارا در اروپا و امریکا و ایران در راه تجزیه آذربایجان از ایران گام برمی‌دارند، برای کار ناصواب خود چه دلیلی ارائه می‌دهند؟ اینان می‌خواهند هموطنان آذربایجانی ما را به جمهوری نوپای آذربایجانی ملحق سازند که با دهها مشکل دست به‌گریبان است و پان‌تورکیستها بر آن فرمانروایی می‌کنند، افرادی که قبله آمالشان «ترکیه» است و پدر همه ترک‌زبانان جهان را آتاتورک می‌دانند و با ایرانیان به‌طور کلی اعم از فارسی‌زبان و ترک‌زبان هرگز رابطه دوستانه‌ای نداشته‌اند.

هموطنان ما می‌گویند آیا در شرایط موجود، وظیفه جمهوری اسلامی ایران جز این است که بهانه به دست تجزیه طلبان ندهد و در سرلوحه کارهای خود و مقدم بر هر چیز جلب رضایت مردم، حفظ وحدت ملی، و تمامیت ارضی ایران را قرار بدهد.

جلال متینی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی